

تحلیل معنایی واژه‌ی «دیدن» در دیوان حافظ و تطبیق آن با دیوان شهریار

خدابخش اسداللهی، دانشیار، دانشگاه محقق اردبیلی
(kh.asadollahi@gmail.com)

الهه شاه‌حسینی، کارشناس ارشد، دانشگاه محقق اردبیلی
(elahe.sh40@yahoo.com)

چکیده

حافظ و شهریار، دو شاعر توانمند و بزرگ ایرانی، در دو دوره‌ی متفاوت تاریخی هستند که هر یک نماینده تفکر خاصی در شعر و غزل فارسی به شمار می‌آیند که اوضاع اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بر افکار آن‌ها تأثیر بسیاری داشته است. در این مقاله، پس از ذکر مبحث معناشناسی به بیان اوضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی این دو شاعر پرداخته می‌شود. واژه "دیدن" به عنوان نمونه انتخاب شده و معانی مختلف این واژه بر اساس فرهنگ دهخدا و از دیدگاه تحلیل معنایی و معناشناسی در بافت جمله مورد بررسی قرار می‌گیرد و بیان می‌کند که اوضاع تاریخی زمان هر شاعر چگونه بر دامنه استفاده از این واژه بر اساس واژگان همجوار می‌افزاید و معانی مختلف جدیدی به وجود می‌آورد.

واژگان کلیدی: حافظ، شهریار، معناشناسی، شرایط اجتماعی، دیدن.

مقدمه

۱) معناشناسی

معناشناسی یکی از اجزاء یا سطوح زبان‌شناسی نظیر آواشناسی یا دستور است. از این گذشته تقریباً تمامی زبان‌شناسان به طور صریح یا ضمنی، الگویی از زبان‌شناسی را پذیرفته‌اند که در یک سر آن معنی‌شناسی و در سر دیگر، آواشناسی قرار دارد و دستور در حد فاصل آن‌ها واقع می‌شود (البته این بدان معنی نیست که تنها همین سه سطح وجود دارد) (پالمرو صفوی، ۱۳۹۱: ۲۰).

ارتباط میان واژه و معنا را معناشناسی می‌گویند. این علم معمولاً بر روی رابطه بین دلالت‌کننده‌ها مانند لغات، عبارت‌ها، علائم و نشانه‌ها و این که معنایشان برای چه استفاده می‌شود، تمرکز دارد. مفاهیم زبان‌شناسی و زبان‌شناسی معنایی بررسی معنایی است که توسط انسان‌ها برای نشان دادن خودشان در طول زبان استفاده می‌شود.

معناشناسی یک جریان علمی است که مانند همه‌ی جریان‌های علمی، پویایی خود را دارد و می‌خواهد بن‌بست‌های زبانی یا مطالعات زبانی را که در زمینه معنا مطرح‌اند، از بین ببرد و گسترده‌تر نگاه کند.

زبان‌شناسی با معناشناسی فرق دارد ما در معناشناسی دنبال مطالعه‌ی ساختار دستور زبانی و شناسایی گرامری واژگان نیستیم. ما در معناشناسی به دنبال مطالعه و بررسی شرایط تولید معنا و دریافت آن نزد خواننده هستیم. برای ما واژگان مهم هستند؛ اما آن چه مهم‌تر است روابط واژگان است که مسیری را طی کنند تا به معنایی برسند (اسداللهی و شاه‌حسینی، ۱۳۹۶).

اوضاع اجتماعی و سیاسی و فرهنگی

حافظ در دوره‌ای زندگی می‌کند که عوارض سوء اجتماعی و فرهنگی، حمله‌ی مغول، در ایران آغاز شده است و جامعه با آشوب‌ها، ویرانی‌ها، کشتارهای بی‌امان، دزدی و غارت و تجاوز و فساد و رواج دروغ و ریاکاری و مخالفت

با شرع و اخلاق و انسانیت همراه است. کتابخانه‌ها، مساجد، مدارس و مراکز فرهنگی از میان رفته است و علما و زاهدان، هر یک از گوشه‌ای فرا رفته‌اند و عصر حافظ را با بحرانی عظیم که حاصل خسران‌های مادی و معنوی چنان فاجعه‌ای است، مواجه ساخته است (رستگار فسائی، ۱۳۸۴).

افکار در اوضاع اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در این دوره بیان می‌شود. کلمه‌ها به مناسبت اوضاع و احوال تغییر می‌کنند و برای ادای معانی جدید واژه‌های جدیدی خلق شده است. یک اثر ادبی می‌تواند در زمان‌های مختلف و برای مردمانی متفاوت در فرهنگ‌ها و با سنت‌های گوناگون، معنایی مختلفی داشته باشد. معنای یک اثر ادبی به هیچ وجه به مقاصد مؤلف آن محدود نمی‌شود و با رفتن یک اثر از یک بافت فرهنگی و تاریخی به بافتی دیگر، ممکن است معنای جدیدی از آن استنباط شود که نویسنده یا مخاطبان معاصر هرگز آن را پیش‌بینی نکرده‌اند (همان). در دوران معاصر در کنار قالب‌های تازه شعری، قالب‌های سنتی نیز مورد توجه بسیاری از شاعران بوده است. ابتدای این جریان، عصر مشروطیت و زمانی است که شاعران، درک درست‌تری از زمانه‌ی خود و مقتضیات آن یافتند. شعرای مشروطه، نخستین کسانی بودند که تلاش نمودند محتوای تازه‌ای را با قالب‌های رایج پیوند دهند و در محدوده‌ی آن‌ها به تجربیات متفاوتی دست زنند و شهریار از جمله شاعران این دوره است که در تحوّل در محتوای قالب‌های سنتی مانند غزل نام برد. شاعران این دوره با روی آوردن به سیاست، جامعه و مردم، بیان واقعیت‌های اجتماعی را در قالب‌های قدیمی شعر، پی گرفتند. این جریان به عنوان شعر سنت‌گرای معاصر نام برده شده است (باقی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۲۱۵).

غزل در طول چندین قرن به عنوان عمومی‌ترین قالب شعری، مورد توجه و اقبال شاعران فارسی بوده و اشعار شاعران بزرگی چون مولانا، سعدی، حافظ و ... پشتوانه‌ی آن محسوب می‌شوند. بی‌شک نخستین تلاش‌ها برای تحوّل محتوایی غزل از سوی شاعران مشروطیت صورت گرفته است (همان: ۲۲۵).

غزل معاصر فارسی از مشروطیت به بعد، در دو مسیر عمده حرکت کرده است؛ نخست، طریقی که غزلسرایان سنتی داشته‌اند. شیوه‌ی این شاعران، عاری از تازگی نیست، ولی تا جای ممکن سعی داشته روال گذشته‌ی غزل را رعایت کند و به اشکال مختلف درصدد حفظ زبان ادبی و رسمی آن باشد. این نوع از غزل، ضمن داشتن بافت نو و تصاویر و تعابیر تازه، به دنبال نوآفرینی مفاهیم غنایی و عشقی غزل سنتی بوده است. نگرش عاطفی و غنایی شاعران آن، شباهت زیادی به نگرش گذشتگان دارد و کمتر با شرایط جدید و ابعاد زندگی در روزگار امروز تناسب و هماهنگی یافته است. از مهم‌ترین نمایندگان این نوع غزل، شهریار است (همان: ۲۲۶).

«محمد حسین بهجت تبریزی»، متخلّص به شهریار، از شعرای نامدار معاصر است که با استفاده‌ی ماهرانه از کلیه‌ی مشخصات هنری نظم کلاسیک، پا را از دایره‌ی محدود آن فراتر گذاشته [و به مدد ابتکار و آمیزش استنباط‌های خود از مکاتب جدید با شاخص‌های ادبیات کهن پارسی] سنن دیرین نظم کلاسیک را در هم شکسته است (بیگدلی، ۱۳۴۵: ۳۱۹).

غزلیات شهریار مشهور خاص و عام است و برخی ابیاتش به صورت مثل سایر در آمده و بر زبان‌ها جاری و بر دل‌ها نقش بسته است. غزلیات وی مملو از شیفتگی و لبریز از وجد و شور و عشق و شیدایی دوران جوانی است. شهریار به خاطر حساسیت والا و طبع لطیفش از آغاز شاعری قالب غزل را برای بیان حرف‌ها و ورنج‌های خود برگزیده و در راه یافتن به دل‌های مردم توفیقی نصیب او شد که تاکنون نصیب کمتر شاعری شده است. در واقع غزل شهریار، زبان دل و بیان حسب حال و زندگی اوست. اغلب غزل‌های وی از اتّفاقات عاشقانه زندگی او سخن می‌گویند. گویی وی در غزلسرای از تجربیات سه شاعر بزرگ و غزلسرای نامی ایران: مولوی، سعدی و حافظ بهره‌مند گشته است (منفردان، ۱۳۸۹).

استاد شهریار از سراینده‌گان توانایی است که دایره‌ی لغوی ذهنی و فکری وی با گستردگی بسیار بر واژگان کاربردی او سایه افکنده و معماری ذاتی واژگانش حاکی از این نیروی خلاقانه‌ی ذهنی و ابتکاری اوست. وی در گزینش

واژگان به تمام زوایا و جنبه‌های آن توجه دارد، از نظر معنایی، موسیقایی و بار عاطفی که واژه بر عهده دارد، همچنین از جهت هم‌نشینی با واژگان دیگر (مظفری، ۱۳۸۹).

اثربرداری شهریار از حافظ

شهریار نخستین قدم‌هایش را در شعر، بر جای پای خواجه می‌نهد. تخلص خود را از او به تفأل می‌ستاند. حافظ آن چنان در مرکز تداعی‌های شاعر، جا خوش کرده است که همه چیز و هیچ چیز می‌تواند او را به یاد شهریار آورد (دلایی میلان، ۱۳۸۹).

حافظ در شعر شهریار آنقدر تکرار می‌شود که حس می‌کنی که او، هرگز و در هیچ موقعیتی از یاد شهریار نمی‌رود. تا نیازی به تداعی برای بازگشتن نداشته باشد (منزوی، ۱۳۷۲: ۷۷).

شهریار در تمام اشعارش نسبت به خواجه‌ی شیراز احساس فروتنی و خاکساری می‌کند و نسبت به خاک شیراز ارادت نشان می‌دهد و با فروتنی به آن سلام می‌کند. شهریار که تخلص خود را مدیون حافظ است، شاعری خود را هم مدیون خواجه می‌داند و خود را حافظ ثانی می‌نامد.

وی شعر و اندیشه‌ی حافظ را پیوسته می‌ستود و شیفتگی بیشتری به لسان‌الغیب شیراز از خود نشان می‌داد. این عشق و احساس خود نسبت به حافظ را در دو غزل «وداع با حافظ» و «حافظ جاویدان» بیشتر و ژرف‌تر نشان داده است (یاحقی، ۱۳۷۸: ۱۷۹).

این تأثیرپذیری و عشق و علاقه‌ی شهریار بدان حد است که حدود ۷۰ غزل خود را به اقتضای حافظ می‌سراید (منزوی، ۱۳۷۲: ۸۱). شاید شهریار به این دلیل اشعار حافظ را با قرآن مقایسه کرده زیرا؛ «استعداد و ظرفیت گهگاه حیرت‌انگیز تأویل‌پذیری و ظرافت نمونی را بعد از قرآن مبین، در هیچ کلام دیگری آلا کلام حافظ سراغ نمی‌توان گرفت و این به راستی شگفت‌آور است، چندان شگفت که اعطای صفت لسان‌الغیب به حافظ دیگر شگفت‌انگیز نمی‌نماید».

حافظ در مقام یک شاعر در جستجوی رازهای اعجاب‌انگیز کلام خدا به منزله‌ی بزرگترین اثر هنری و کلام عالم اسلام بود کلامی که اگر چه ظاهر آن شریعت بود، باطن آن باطن خوانندگان را می‌خواند، تأویل‌های گوناگونی که در طول قرن‌ها از آیات قرآنی به عمل آمده بود، بدون تردید میراث عظیمی بود که حافظ با آن آشنایی داشت (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۷۳).

شعر حافظ و شهریار هم‌چنان که از همه‌ی ویژگی‌های فکری شخصی و دورانی خاص هر یک از این دو شاعر برخوردار است.

آنچه در این مقاله مطرح است تحلیل معنایی واژه‌ی «دیدن» بر اساس متن غزلیات دیوان حافظ و دیوان شهریار از دیدگاه تأویل متن در بافت جمله و دریافت خواننده از واژگان هم‌جوار و هم‌نشین این واژه، در کلیت اثر ادبی و برای روشن شدن مطلب است و در استخراج معانی از فرهنگ دهخدا استفاده شده است.

بسیاری از این معانی ممکن است بسیار نزدیک به هم و حتی در مواردی مثل هم جلوه کنند، اما با اندک دقتی می‌توان دریافت که این تعابیر مثل هم نیستند ولی می‌توان گفت که از چند دیدگاه قابل تعبیرند و به جای یکدیگر می‌نشینند. مسلماً خوانندگان با دقت و تمرکز بیشتر در متن، در واژه «دیدن»، می‌توانند معانی و تعبیرات فراوان دیگری را هم استنباط و درک کنند که در این مقاله نیامده است و یا در دیوان شهریار وجود نداشت.

بحث و بررسی

(معانی مشترک)

۱- بصر، چشم، عین، رؤیت کردن، نگاه کردن، نگرستن، مشاهده (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۰۸)، نگرستن، رؤیت

کردن، نگاه کردن، نظر انداختن (همان: ۵۱۴)، بصیرت، بینایی، بینش، دید (همان: ۵۱۰)

حافظ

- ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم // ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۱۵۸)
- گل بر رخ رنگین تو تا لطف عرق دید // در آتش شوق از غم دل غرق گلابست (همان: ۲۳۲)
- لعل سیراب به خون تشنه لب یار منست // وز پی دیدن او دادن جان کار منست (همان: ۲۹۹)
- شرم از آن چشم سیه بادش و مژگان دراز // هر که دل بردن او دید و در انکار منست (همان)
- روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست // در غنچه‌ای هنوز وصدت عندلیب هست (همان: ۳۳۵)

شهریار

- دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین // به علی شناختم به خدا قسم خدا را (شهریار، ۱۳۸۲: ۲)
 - چشم نرگس نگرانست ولی داغ شقایق // چشم خونین شفق بیند و ابر مه آزار (همان: ۷)
 - ابر از آن بر سر گل‌های چمن‌زار بگرید // که خزان بیند و آشفتن گل‌های چمن‌زار (همان)
 - به پای چشمه‌ی طبع لطیفی شهریار آخر // نگارین سایه‌ای هم دیدی و داد سخن دادی (همان: ۹)
 - دودبست در این خانه که کوریم ز دیدن // چشمی به کف آریم و به این خانه بگرییم (همان: ۱۰)
 - از همه سوی جهان جلوه‌ی او می‌بینم // جلوه‌ی اوست جهان کز همه سو می‌بینم (همان: ۱۳)
- شهریار در این بیت نشان داده است که خدا همه جا هست و این بیت مأخوذ از آیه ۱۱۵ سوره (بقره) است: «مشرق و مغرب هر دو ملک خداست پس به هر طرف که روی کنی به سوی خدا روی آورده‌اید خدا به هر جا محیط و به هر چیز داناست» (خلفی، ۱۳۸۹).
- دیدمت دورنمای در و بام ای شیراز // سرم آمد به بر سینه، سلام ای شیراز (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۰)
 - بر کمال نقص و در نقص کمال خویش بین // گر به نقص دیگران دیدی کمال خویشتن (همان: ۲۲)
 - ندیده خیر جوانی غم تو کرد مرا پیر // برو که پیر شوی ای جوان خیر ندیده (همان: ۲۵)
 - به انفاس افق لکه ابر بینم و خواهم // چو زلف بور تو انسی به چشم زاغ تو گیرم (همان: ۴۶)
 - دریای فلک دیدم و بس گوهر انجم // یاد از توأم ای گوهر نایاب برآمد (همان: ۶۲)
 - کافر نعمت نباشم بارها روی تو دیدم // لیک هر بارت که بینم شوق دیگر بار باقی (همان: ۷۴)
 - مهمان عزیزی که پی دیدن رویش // همسایه همه سرکشند از بام و در اینجاست (همان: ۷۷)
 - چه شب‌هایی که چون سایه خزیدم پای قصر تو // به امیدی که مهتاب رخت بینم در ایوانت (همان: ۸۶)
 - به تیره‌بختی خود کس نه دیدم و نه شنیدم // ز بخت تیره خدایا چه دیدم و چه کشیدم (همان: ۸۸)
 - ما شهریارا بلبلان دیدیم بر طرف چمن // شورافکن و شیرین‌سخن اما تو غوغا می‌کنی (همان: ۸۹)
 - غیر آزار ندیدم چو گرفتارم دید // کس مبادا چو من زار گرفتار کسی (همان: ۹۳)
 - باز در خواب سر زلف پری خواهم دید // بعد از این دست من و دامن دیوانه‌سری (همان: ۹۴)
 - چشم خود در شکن خط بنهفتم که بدزدی // یک نظر در تو بینم چو تو این نامه بخوانی (همان: ۹۶)
 - خنده‌ی بیگانگان دیدم نگفتم درد دل // آشنایا با تو گویم گریه دارد حال من (همان: ۱۰۸)
 - مرگ یک بار مل دیدم و شیون یک بار // این قدر پای تعلل بکشانیم که چه (همان: ۱۲۹)
- همانطور که مشاهده می‌شود شهریار نیز همانند حافظ در اشعار خود از معانی ظاهری و فیزیکی فعل "دیدن" استفاده کرده است و همچنین بسآمد معنی فیزیکی فعل "دیدن" در دیوان شهریار از دیوان حافظ بیشتر است.

۲- تصور کردن یا فکر کردن، پنداشتن، دانستن و تصور کردن، حدس زدن، گمان بردن (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۶)

حافظ

- صلاح کار کجا و من خراب کجا // بین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۲)
- چون نقش غم ز دور بینی شراب خواه // تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقررست (همان: ۲۵۶)
- سحر کرشمه چشمت به خواب می‌دیدم // زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست (همان: ۳۴۸)
- می خور که هر که آخر کار جهان بدید // از غم سبک برآمد و رطل گران گرفت (همان: ۴۲۰)
- باغبانا زخزان بی خبرت می بینم // آه از آن که بادت گل رعنا ببرد (همان: ۵۲۷)

شهریار

- در وصل هم ز عشق تو ای گل در آتشم // عاشق نمی‌شوی که بینی چه می‌کشم (شهریار، ۱۳۸۲: ۳)
 - با چشم صدف خیز که بر گردن ایام // خرمهره بینیم و به دُرَدانه بگرییم (همان: ۱۰)
 - تا کران این بازار نقد جان به کف رفتم // شادیش گران دیدم اندهش به ارزانی (همان: ۱۲)
- شهریار در این بیت اشاره دارد که خوشی‌های دنیا کم و ناچیز است و این بیت مأخوذ از آیه ۲۶ سوره (رعد) است: «خدا هر که را خواهد فراخ روزی و هر که را خواهد تنگ روزی گرداند (این مردم کافر) به زندگانی و متاع دنیا دلشاندند در صورتی که دنیا در قبال آخرت متاع ناقابلی بیش نیست» (خلفی، ۱۳۸۹).
- تا یکی قطره چشیدم منش از چشمه‌ی قاف // کوه در چشمه و دریا به سبو می‌بینم (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۳)
 - زشتی نیست به عالم که من از دیده‌ی او // چون نکو می‌نگرم جمله نکو می‌بینم (همان)
 - جوی را شده‌ئی از لؤلؤ دریای فلک // باز دریای فلک در دل جو می‌بینم (همان)
 - ذره خشتی که فراداشته کیهان عظیم // باز کیهان به دل ذره فرو می‌بینم (همان)
 - غنچه را پیرهنی کز غم عشق آمده چاک // خار را سوزن تدبیر و رفو می‌بینم (همان)
 - با خیال تو که شب سر بنهم بر خارا // بستر خویش به خواب از پر قو می‌بینم (همان)
 - با چه دل در چمن حسن تو آیم که هنوز // نرگس مست تو را عربده‌جو می‌بینم (همان)
 - این تن خسته ز جان تا به لبش راهی نیست // کز فلک پنجه‌ی قهرش به گلو می‌بینم (همان)
 - به یاد یار دیرین کاروان گم کرده را مانم // که شب در خواب بیند هم‌رهان کاروانی را (همان: ۳۰)
 - دالانی از بهشتم بخشید و دلبخوام // آری بهشت دیدم دالان دلبخواهی (همان: ۳۵)
 - صبرم ندیده‌ای که چه زورق شکسته ایست // ای تخته‌ام سپرده به طوفان نیامدی (همان: ۳۷)
 - تو چون نسیم گذر کن به عاشقان و بین // که همچو برگ خزانست چه جان نثاراند (همان: ۵۹)
- شهریار در این بیت به از جان گذشتگان راه حق اشاره دارد و نیز در آیه ۲۰۷ سوره (بقره) چنین آمده است: «بعضی مردانند (مراد علی (ع) است) که از جان خود درگذرند (مانند شبی که علی (ع) به جای پیغمبر (ص) خوابید) برای خوشنودی خدا و خداوند دوستدار چنین بندگان است» (خلفی، ۱۳۸۹).
- سرو آزادم و سر بر فلک افراشته‌ام // بی‌ثمر بین که مردارد از این بی مری (شهریار، ۱۳۸۲: ۹۴)
 - داغ فراق بین که طربنامه‌ی وصال // ای لاله رخ به خون جگر می‌نگارمت (همان: ۹۸)
 - نقاب آشنا بستند کز بیگانگان رستیم // چو بازی ختم شد، بیگانه دیدیم آشنایان را (همان: ۱۱۳)
 - باز در خواب شب دوش ترا می‌دیدم // وای بر من که توام خواب شب دوش شدی (همان: ۱۲۴)
 - به سینمای خزان ماجرای خود دیدم // شباب با چه شتابی به اسب زد مهمیز (همان: ۱۲۶)

- خزان عشق نبینی که من به هر دمی ای گل // در آرزوی شکوفائی و بهار تو بودم (همان: ۱۴۲)
- خوابم آشفته و سر خفته به دامان آمد // خواب دیدم که خیال تو به مهمان آمد (همان: ۱۴۹)
- دیر آشناتر از تو ندیدم ولی چه سود // بیگانه گشتی ای مه دیرآشنای وای (همان: ۱۵۶)

۳- توجه کردن (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۶)

حافظ

- ما را بر آستان تو بس حق خدمتست // ای خواجه بازبین بترحم غلام را (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۱۳۷)
- سوز دل بین که ز بس آتش اشکم دل شمع // دوش بر من ز سر مهر چو پروانه بسوخت (همان: ۱۷۸)
- ز گریه مردم چشمم نشسته در خونست // بین که در طلبت حال مردمان چونست (همان: ۳۱۳)

شهریار

- تشنه دیدم به سرش کوزه‌ی تهمت بشکانند؟ // شهریارا تو بدان تشنه‌ی جان سوخته مانی (شهریار، ۱۳۸۲: ۹۶)

۴- رؤیت باری تعالی، در اصطلاح عرفا بصیرت و مشاهده با چشم دل (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۰۸)

حافظ

- دیدن روی ترا جام جان‌بین باید // وین کجا مرتبه‌ی چشم جهان‌بین منست (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۳۰۲)
- او را به چشم پاک توان دید چون هلال // هر دیده جای جلوه‌ی آن ماه پاره نیست (همان: ۳۷۵)
- بیدلی در همه احوال خدا با او بود // او نمی‌دیدمش و از دور خدایا می‌کرد (همان: ۵۶۴)

شهریار

- چشم از او جلوه از او ما چه حریفیم ای دل // چهره‌ی اوست که با دیده‌ی او می‌بینم (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۳)
- تجلی حق در این بیت مشهود است و حدیث «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لَكِي أَعْرَفَ» بیانگر این موضوع است (خلفی، ۱۳۸۹).

- تا که در دیده‌ی من کون و مکان آینه گشت // هم در آن آینه آن آینه رو می‌بینم (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۳)
- سرمه‌ی عشق تو دیدم و ز زهدان عدم // کورکورانه به دنیای وجود آمده‌ایم (همان: ۴۷)
- بشارتی به خدا خواندن و خدا دیدن // که این بشر همه خودبینی است و خودخواهی (همان: ۱۲۳)
- شهریار در این بیت به خودخواهی و تکبر اشاره دارد و در آیه ۳۶ سوره (اعراف) به این موضوع اشاره شده است: «و آنان که آیات خدا را تکذیب کرده از اطاعت او سرکشی و تکبر ورزیدند آن‌ها اهل دوزخند و در آن جاوید معذب خواهند بود» و همچنین در آیه ۳۶ سوره (نساء) آمده است: «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا؛ ... خدا مردم خودپسند و متکبر را دوست ندارد» (خلفی، ۱۳۸۹).

همانطور که مشاهده می‌شود نظر شهریار در مورد رؤیت خدا همانند حافظ است.

۵- مصلحت دیدن: صلاح دانستن، صواب دانستن (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۷)

حافظ

- دلبر آسایش ما مصلحت وقت ندید // ورنه از جانب ما دل نگرانی دانست (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۲۸۷)

شهریار

- سپر صلح و صفای دارم و شمشیر محبت // با تو آن پنجه نبینم که به پیکار من آئی (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۹)
- چو دل به زلف تو بستم به خود قرار ندیدم // برو که چون سر زلفت به خود قرار نبینی (همان: ۱۱۱)
- درمان خود به دادن جان دید شهریار // عشقی که درد عشق وطن بود درد او (همان: ۱۱۶)

۶- یافتن، به دست آوردن، حاصل کردن: بهره دیدن (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۷)

حافظ

- با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم // یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۵۱۶)

شهریار

- عکس جمال وحدت در خود به چشم من بین // آینه‌ام لطیفست ای جلوه‌ی الهی (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۵)
 - چه بود از بازمی‌گشتی به روز من توانائی // که خود دیدم چها با روزگارم ناتوانی کرد (همان: ۴۵)
 - من مگر طالع خود در تو توانم دیدن // که توأم آینه‌ی بخت غبارآگینی (همان: ۶۱)
 - چشم پروین فلک از آفتابی خیره گردد // ماه من در چشم من بین شیوه‌ی شب زنده‌داری (همان: ۶۳)
 - شهریار از تو و هفتاد تو دلشاد ولی // خود به شصت است و ندیده است دل شاد هنوز (همان: ۶۵)
 - به تیره‌بختی خود کس نه دیدم و نه شنیدم // ز بخت تیره خدایا چه دیدم و چه کشیدم (همان: ۸۸)
 - غیر آزار ندیدیم چو گرفتارم دید // کس مبادا چو من زار گرفتار کسی (همان: ۹۳)
 - در غمت داغ پدر دیدم و چون در یتیم // اشکریزان هوس دامن مادر کردم (همان: ۱۰۷)
- از نظرگاه شهریار، دامن مادر بهترین پناهگاه برای خالی کردن عقده‌های دل است چنانکه وقتی از وصال معشوق ناامید می‌شود و غم از دست دادن پدر بر وجودش سنگینی می‌کند چنین می‌سراید (ناصری، ۱۳۸۹).
- دلا اگر همه بیداد دیدم از مردم // غمین مباش، که دادار داد خواست بس (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۱۹)
- شهریار در این بیت به خدای عادل اشاره دارد و مأخوذ از آیه ۱۱۵ سوره (انعام) است: «کلام خدای تو از روی راستی و عدالت به حد کمال رسید و کسی در کلمات آن تغییر و تبدیل نتواند کرد او خدای شنوا و دانا به گفتار و کردار خلق است» (خلفی، ۱۳۸۹).
- صد دشت و دمن صاف و تراز آمد و یک بار // ای جاده‌ی انصاف ندیدیم ترازت (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۲۷)

۷- شنیدن

حافظ

- از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر // یادگاری که درین گنبد دوآر بماند (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۶۶۰)

شهریار

- او صفیری که ز خاموشی شب می‌شنوم // و آن هیاهو که سحر بر سر کوه می‌بینم (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۳)
 - مرغ دل در قفس سینه‌ی من می‌نالد // بلبل ساز تو را دیده هم آواز امشب (همان: ۵۸)
- این معنی در فرهنگ دهخدا به کار نرفته است.

۸- ثابت کردن، ثابت شدن

حافظ

- دیدم که یار جز سر جور و ستم نداشت // بشکست عهد و ز غم ما هیچ غم نداشت (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۳۹۱)

- دیدم ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد // چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد (همان: ۵۶۲)

شهریار

- دیدم که چه غافل گذرد قافله عمر // بگذاشت به شب خوابت و بگذشت شبابت (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۲۲)

شهریار در این بیت به جهان گذران و گذشت عمر و غنیمت شمردن فرصت‌ها اشاره دارد و شاهد آن خطبه ۱۱۳ قسمت ۲ حضرت علی (ع) است که می‌فرماید: «عمری که همچون زاد و توشه پایان می‌گیرد» (خلفی، ۱۳۸۹).

- در خویش ز نیم آتش و خلقی به سر آریم // باشد که بینیم بدین شعبده بازت (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۲۷)

این معنی در فرهنگ دهخدا به کار نرفته است.

(سایر معانی دیوان حافظ)

۱- خیر نداشتن و گرفتار کردن

- من از ورع می و مطرب ندیدمی زین پیش // هوای مغبجگانم در این و آن انداخت (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۱۶۸)

این معنی در فرهنگ دهخدا به کار نرفته است.

۲- امید داشتن

- پس از چندین شکیبائی شبی یارب توان دیدن // که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۴۵۲)

این معنی در فرهنگ دهخدا به کار نرفته است.

۳- کمک کردن

- یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد // دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۶۴۴)

این معنی در فرهنگ دهخدا به کار نرفته است.

(سایر معانی دیوان شهریار)

۱- تخمین کردن، برآورد، حدس (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۰۸)

- بر کمال نقص و در نقص کمال خویش بین // گر به نقص دیگران دید کمال خویشتن (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۲)

۲- پدیدار، مشهود، مرئی، روشن، آشکار، هویدا، معلوم و مشخص (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۱)

- با که نسبت دهم این زشتی و زیبائی را // که من این عشوه در آینه‌ی او می‌بینم (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۳)

- ز قعر چاه توان دید در ستاره و ماه // گر این فنا بپذیری بقا توانی یافت (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۵)

در این بیت شهریار به مبحث بقا در پی فنا اشاره می‌کند و این بیت اشاره به حدیثی از پیامبر (ص) است که فرموده: «شما برای جاویدان ماندن آفریده شده‌اید نه برای فانی شدن و از بین رفتن» (خلفی، ۱۳۸۹).

- گر از من زشتی بینی به زیبائی خود بگذر // تو زلف از هم گشائی به که ابرو درهم اندازی (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۷)

۳- تماشا کردن (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۵)

- در نمازند درختان و گل از باد وزان // خم به سرچشمه و در کار وضو می‌بینم (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۳)

در این بیت شهریار اشاره دارد به اینکه همه پدیده‌های آفرینش در تسبیح‌اند و آیه ۴۴ سوره (اسراء) نشانگر این موضوع است: «هفت آسمان و زمین و هر چه در آن‌هاست همه به ستایش و تنزیه خدا مشغولند و موجودی نیست جز آن که ذکرش تسبیح و ستایش حضرت اوست و لیکن شما تسبیح آن‌ها را فهم نمی‌کنید همانا او بسیار بردبار و آمرزنده است» (خلفی، ۱۳۸۹).

- خواهم همه شب خلق به نالیدن شبگیر // از خواب برآرم که نبینند به خوابت (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۲۲)

- جلا و جوهر این بوالعجب گدایان بین // که جلوه‌گاه جلال و جمال پادشهند (همان، ۱۴۶)

- مال کار جهان و جهانیان خواهی // بیا ببین که خزان طبیعت است ای دوست (همان: ۱۵۹)

۴- نگاه کردن، دقت کردن (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۵)

- قراری نیست در دور زمانه بی‌قراران بین // سر یاری ندارد روزگاران از داغ یاران پرس (شهریار، ۱۳۸۲: ۸)
- سروناز من شیدا که نیامد در بر // دیدمش خرم و سرسبز به بار آمده بود (همان: ۹۷)
- ای پیر خرابات چه افتاده که دیربست // در کنج خرابات نبینند خرابت (همان: ۱۲۲)
- بانگ اذان است و چشم مست تو بینم // در خم محراب ابروان به امامت (همان: ۱۳۱)

۵- ملاقات کردن (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۶)

- شهریارا به جز آن مه که بری گشته ز من // پری اینگونه ندیدیم ز دیوانه بری (شهریار، ۱۳۸۲: ۹۴)
- نالدم پای که چند از پی یارم بدوانی // من بدو می‌رسم اما تو که دیدن نتوانی (همان: ۹۶)
- ای صبا گر دید آن مجموعه‌ی گل را بگو // خوش پراکندی ز هم شیرازه‌ی آمال من (همان: ۱۰۸)
- دیدم نهان فرشته‌ی شرم و عفاف او // آورده سر به گوش من و عذرخواهش است (همان: ۱۲۵)
- پری به دیدن دیوانه رام می‌گردد // پرپوشا، تو ز دیوانه می‌کنی پرهیز (همان: ۱۲۶)
- دیدن کردن از کسی، عبادت کردن از او، زیارت کردن او (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۶)
- سر برآور ز دل خاک و ببین نسل جوان // که مریدانه به پابوسی پیر آمده است (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۸)
- رنج کشیدن (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۶)

- کاهش جان تو من دارم و من می‌دانم // که تو از دوری خورشید چها می‌بینی (شهریار، ۱۳۸۲: ۶۱)
 - منم که جور و جفا دیدم و وفا کردم // توئی که مهر و وفا دیدی و جفا کردی (همان: ۱۰۳)
 - به لاله‌های چمن چشم بسته می‌گذارم // که تاب دیدن دل‌های داغدارم نیست (همان: ۱۳۶)
 - دریافتن، احساس کردن، درک کردن، فهمیدن، متوجه شدن (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۶)
 - چون به نوروز کند پیرهن از سبزه و گل // آن نگارین همه رنگ و همه بو می‌بینم (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۳)
 - آسمان راز به من گفت و به کس باز نگفت // شهریار این همه زان راز مگو می‌بینم (همان)
 - ای باغبان که سوختی از قهرم آشیان // روزی ببینمت که نه سروی نه سنبل (همان: ۱۹)
 - ندیده خیر جوانی غم تو گرد مرا پیر // برو که پیر شوی ای جوان خیر ندیده (همان: ۲۵)
 - تا کی چو باد سر بدوانی به وادیم // ای کعبه‌ی مراد ببین نامرادیم (همان: ۲۶)
 - جان‌فروشی مرا بین که به هیچش نخرد کس // این شد ای مایه‌ی امید ز سودای تو سودم (همان: ۳۳)
 - دیده در ساق چو گلبرگ تو لغزد که ندید // مخمل اینگونه به کاشانه‌ی کاشانی‌ها (همان: ۸۱)
 - برای گفتن با دوست شکوه‌ها به دلم بود // ولی دریغ که در روزگار دوست ندیدم (همان: ۸۸)
 - چشم بگشودم و دیدم ز پس صبح شباب // روز پیری به لباس شب تار آمده بود (همان: ۹۷)
 - منم که جور و جفا دیدم و وفا کردم // توئی که مهر و وفا دیدی و جفا کردی (همان: ۱۰۳)
 - بسوز سینه‌ی من بین که ساز قافیه‌پرداز // نوای نای گرهبگیر دل شکسته نخواند (همان: ۱۱۷)
 - تو کوه و کاه چه دانی که شهریارا چیست // به کوه محنت من بین و چهره‌ی کاهی (همان: ۱۲۳)
 - به چشم خود گذر عمر خویش می‌بینم // نشسته‌ام لب جوئی و آب می‌گذرد (همان: ۱۶۰)
- شهریار در این بیت به جهان گذران و گذشت عمر و غنیمت شمردن فرصت‌ها اشاره دارد و شاهد آن خطبه ۱۱۳ قسمت ۲ حضرت علی (ع) است که می‌فرماید: «عمری که همچون زاد و توشه پایان می‌گیرد» (خلفی، ۱۳۸۹).

۹- تمییز دادن و تشخیص کردن (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۶)

- از راز فسونکاری شب پرده برافتاد دیدم // هر روز که خورشید جهانتاب برآمد (شهریار، ۱۳۸۲: ۶۲)
- الفت پیری و نسیان جوانی بین که دیگر // خود نمی‌دانم که پیری دوست دارم یا جوانی (همان: ۸۳)

۱۰- شناختن (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۶)

- لعل شاهد نشنیدیم بدین شیرینی // زلف معشوقه ندیدیم بدین زیبایی (شهریار، ۱۳۸۲: ۴۳).
- ۱۱- چیزی از کسی دانستن و نسبت به او کردن، از او شمردن، بدو منسوب کردن (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۶)
- هر آن کو سرکشی داند مبادش سروری ای گل // که سرو راستین دیدم سزاوار سرافرازی (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۷)

- بین به جلد سگ پاسبان چه گرگانند // به جان خواجه که این شیوه‌ی شبانی نیست (همان: ۴۸)

استاد در این بیت از جوانی خویش اظهار شرمندگی می‌کند، چرا که فقط نام زندگی و جوانی را در دفتر عمر داشته است و بهره‌ای از عمر و جوانی نبرده است و به شدت از دوران جوانی خویش که گرگانی در جلد سگ پاسبان فرو رفته‌اند شکوه‌ها سر می‌دهد (عبّاس‌زاده، ۱۳۸۹).

- پناه سایه‌ی آزادگی است بر سر سرو // که جور اژه نبیند به جرم بی‌ثمری (شهریار، ۱۳۸۲: ۱۳۵)

در این بیت آزادگی به چشم می‌خورد و مولا علی (ع) در مورد انسان آزاده می‌فرماید: «هان که آزاده ته مانده لقمه‌ی خاییده در دهان را به اهل آن وا می‌گذارد. همانا که بهای شما جز بهشت نیست، پس خویشتن جز به آن مفروشید» (خلفی، ۱۳۸۹).

۱۲- عقیده داشتن، معتقد شدن، نظر دادن و نظر داشتن، رأی داشتن: ژرف دیدن، اندرین دیدن، چه دیدن (دهخدا، ۱۳۵۱: ۵۱۷)

- افسون عشق باد و انفاس عشقبازان // باقی هر آنچه دیدم افسانه بود و واهی (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۵)
- گل آرزوی من بین که خزان جاودانست // چه غم از خزان آن گل که ز پی بهار دارد (همان: ۴۱)

نتیجه‌گیری

معانی مختلف واژه «دیدن» در دیوان شهریار بیشتر از دیوان حافظ آورده شده است و بار معنایی جدیدی شهریار به این فعل داده است. در دیوان حافظ ۱۴ معنی مختلف از فعل دیدن استفاده شده است و در دیوان شهریار ۲۰ معنی مختلف از فعل دیدن وجود دارد. عامل مؤثر در خلق معانی جدید در دیوان شهریار اوضاع و احوال اجتماعی زمان شهریار نسبت به حافظ شده است. شهریار از معانی جدید و به روز (تخمین کردن، معلوم و آشکار شدن، تماشا کردن، دقت کردن، ملاقات کردن، زیارت کردن، رنج کشیدن، درک کردن، تشخیص دادن، شناختن، منسوب کردن و عقیده داشتن) که در اثر تغییر اوضاع و احوال روزگار و گذشت زمان است در به کارگیری فعل دیدن استفاده کرده است و همچنین مهم‌ترین عامل زندگی شهریار که بیشترین تأثیر را در اشعار وی بر جای گذاشته، عشق است. هر چند که این عشق ابتدا زمینی است اما رفته رفته بعد از دوری از معشوق و مأنوس شدن با حافظ، آسمانی و متعالی می‌گردد و یکی از مواردی که در بکارگیری این فعل مشاهده می‌شود رؤیت باری تعالی و با چشم دل دیدن اوست که از مباحث عرفانی است.

منابع:

۱. اسداللهی، خدابخش؛ شاه‌حسینی، الهه؛ «معنی‌شناسی فعل «زدن» در دیوان حافظ»؛ فصل‌نامه‌ی مطالعات

۲. شهریارپژوهی؛ سال سوم، شماره دوازدهم، ۱۳۹۶؛ صص ۱۹۷-۲۲۴.
۳. باقی‌نژاد، عباس؛ *تأملی در ادبیات امروز (۱)*؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات کتاب پارسه، ۱۳۹۰.
۴. بیگدلی، غلامحسین؛ *«ویژگی‌های هنری شهریار»*؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره هفتاد و نهم، پاییز ۱۳۴۵، صص ۳۱۹-۳۳۴.
۵. پالمر، فرانک ر؛ *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*؛ ترجمه کورش صفوی، چاپ ششم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۱.
۶. پورنامداریان، تقی؛ *گمشده لب دریا*؛ چاپ اول، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۲.
۷. خرمشاهی، بهاء‌الدین؛ *حافظ‌نامه*؛ چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
۸. خلفی، زهرا؛ *«تأثیر قرآن و احادیث در دیوان شهریار»*؛ مجموعه مقالات برگزیده و چکیده همایش بین‌المللی بزرگداشت شهریار شعر ایران، شهریور ۱۳۸۹، صص ۱۷۲-۲۸۱.
۹. دلانی میلان، علی؛ *«شالوده‌های فکری و هنری شعر شهریار»*؛ مجموعه مقالات برگزیده و چکیده همایش بین‌المللی بزرگداشت شهریار شعر ایران، شهریور ۱۳۸۹، صص ۳۵۷-۳۷۰.
۱۰. دهخدا، علی‌اکبر؛ *لغت‌نامه*؛ شماره حروف «د» بخش دوم، تهران: انتشارات سیروس، ۱۳۵۱.
۱۱. رستگار فسائی، منصور؛ *«تحلیل معنایی واژه‌ی گفتن در شاهنامه‌ی فردوسی و دیوان حافظ»*؛ نامه‌ی انجمن، ۴/۱، ۱۳۸۴، صص ۱۶۷-۲۱۲.
۱۲. شهریار، محمد حسین؛ *دیوان*؛ تهران: انتشارات زرین و نگاه، ۱۳۸۲.
۱۳. عباس‌زاده، خداویردی؛ *«از زندگانیم گله دارد جوانی‌ام (مویه‌های استاد شهریار بر فوت ایام جوانی)»*؛ مجموعه مقالات برگزیده و چکیده همایش بین‌المللی بزرگداشت شهریار شعر ایران، شهریور ۱۳۸۹، صص ۱۶۰-۱۷۱.
۱۴. مشفق، آرش؛ باکفی آزاد، محسن؛ *«ریخت‌شناسی منظومه‌های روایی» و «داستان‌گزاره‌های دیوان پارسی شهریار»*؛ مجموعه مقالات برگزیده و چکیده همایش بین‌المللی بزرگداشت شهریار شعر ایران، شهریور ۱۳۸۹، صص ۹-۵۲.
۱۵. مظفری، سولماز؛ *«برجسته‌سازی واژگان در غزل‌های استاد شهریار»*؛ مجموعه مقالات برگزیده و چکیده همایش بین‌المللی بزرگداشت شهریار شعر ایران، شهریور ۱۳۸۹، صص ۲۹۷-۳۰۸.
۱۶. منزوی، حسین؛ *این ترک پارسی‌گوی*؛ چاپ اول، تهران: انتشارات برگ، ۱۳۷۲.
۱۷. منفردان، الهام؛ *«نگرش شهریار به دو موضوع حیات و ممات»*؛ مجموعه مقالات برگزیده و چکیده همایش بین‌المللی بزرگداشت شهریار شعر ایران، شهریور ۱۳۸۹، صص ۶۸-۸۰.
۱۸. ناصری، ناصر؛ *«سیمای مادر و حالات و عواطف آن در شعر شهریار»*؛ مجموعه مقالات برگزیده و چکیده همایش بین‌المللی بزرگداشت شهریار شعر ایران، شهریور ۱۳۸۹، صص ۴۳۶-۴۴۷.
۱۹. یاحقی، محمدجعفر؛ *جویبار لحظه‌ها*؛ چاپ اول، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۷۸.